

## جهنم تولید

۴



سر صحنه پدرخوانده به شکلی غریب همه با هم بد بودند. کوپولا به عنوان کارگردان جایگاه منزلی داشت. پارامونت بارها تصمیم گرفت او را عوض کند. به خصوص بعد از دیدن اولین راش‌ها که از نظر استودیو زیادی تاریک و سیاه بود. پارامونت رضایت الیا کازان برای کارگردانی پدرخوانده جلب کرد. منتها واکنش تند براندو کودتا علیه کوپولا را ناکام گذاشت. براندو اعلام کرد اگر کوپولا اخراج شود پروژه را ترک خواهد کرد.

## بوی خوش موفقیت

۵



با اکران عمومی پدرخوانده همه حاشیه‌های تولید به فراموشی سپرده شد. فیلمی که اغلب مدیران پارامونت آن را پیشاپیش شکست خورده می‌دانستند پرفروش‌ترین فیلم سال شد. پدرخوانده به شکل شگفت‌انگیزی مورد توجه و استقبال قرار گرفت. در ۱۰ رشته نامزد اسکار شد و ۳ جایزه مهم (فیلم، فیلمنامه اقتباسی و بازیگر نقش اول مرد) را برد و این تازه فصل افتتاحیه موفقیت‌هایش بود. پدرخوانده به عنوان فیلمی برای تمام فصول وارد پانتئون تاریخ سینما شد.

## اکران در ایران

۶



«پدرخوانده» از آبان ۱۳۵۲ در تهران به نمایش عمومی درآمد. این فیلم ابتدا در سه سینمای شهر فرنگ (آزادی فعلی)، گلدن سیتی (فلسطین فعلی) و شهر تماشا اکران عمومی شد. احمد رسول‌زاده مدیر دوبلاژ پدرخوانده بود و با اصرار نماینده پارامونت قرار شد جای چنگیز جلیلود که دوبلور ثابت براندو بود صدایش به دیگری حرف بزند و در نهایت محمود نوربخش جای دن کورلونه صحبت کرد. اما نسخه‌ای که ما در این سال‌ها دیده‌ایم محصول بعد از انقلاب است و در دهه شصت برای نمایش ویدیویی به سرپرستی خسرو خسروشاهی دوبله شده؛ نسخه‌ای که در آن ایرج ناظریان جای براندو صحبت کرده است.

خاموش شدند؛ فیلم آغاز شد. دو ساعت و شش دقیقه... «فرانسیس می‌خواهم با تو حرف بزنم؛ تنهایی...»

«...تو به اندازه یه فیلم حماسی، فیلم گرفتی و تبدیلش کردی به یه آگهی بازرگانی. حالا برو و یه فیلم تحویل من بده.» (در هالیوود می‌مانم/ صفحه ۲۷۹) این روایت البته مورد تایید کوپولا نبود. رابطه خراب ایوانز و کوپولا بعد از مراسم اسکار که کارگردان از مدیر استودیو تشکر نکرد تیره‌تر هم شد. ممکن است ایوانز در مورد نقشش در پدرخوانده اغراق کرده باشد ولی نمی‌توان نقشش در موفقیت فیلم را انکار کرد. در همه این سال‌ها نقش و سهم رابرت ایوانز زیر سایه کوپولا قرار گرفته است پدرخوانده نشان می‌دهد کارگردان مولف همان قدر اهمیت دارد که تهیه‌کننده باهوش. حتی در دوران افول نظام استودیویی و ظهور کارگردان‌های جوان و خلاق هم نقش تهیه‌کننده، دستکم در مورد پدرخوانده غیر قابل انکار است.

۴

پدرخوانده بیش از هر چیز یک شمایل است. شمایی که از ادبیات، جامعه‌شناسی و سیاست بهره می‌گیرد اما مقهورشان نمی‌شود و در نهایت این سینماست که پیروزی شکوهمندانه‌اش را جشن می‌گیرد. سینمایی که با انبوهی از ژست‌های مردانه و دیالوگ‌هایی که بیشتر جمله قصار هستند و ربطی به محاورات روزمره ندارند، در یادها می‌ماند. مثل لحظه‌ای که مایکل در شروع فیلم با تحسین، ماجرای تهدید رهبر ارکستر توسط پدرخوانده را برای کی نقل می‌کند: «پدرم پیشنهادی بهش کرد که تنونه رد کنه». یا جمله تسلیو به تام هیگن وقتی که دستش رو شده و قرار است به‌عنوان خیانتکار کلکش کنده شود؛ «به مایکل بگو برای کار بود. همیشه دوستش داشتم.» لحظه‌ای که دنیای خانواده‌ای که خلاف و جنایت کسب‌وکارش است پیچیدگی‌هایش را نمایان می‌کند. درباره همسانی و پیوندی که پدرخوانده میان جنایت سازمان‌یافته و عملکرد سیستم سرمایه‌داری آمریکا ایجاد می‌کند هم خود کوپولا بارها صحبت کرده و هم منتقدان. اینکه فیلم از منظر چپ، راست سرمایه‌دار را می‌زند یا نه، خودش بخشی از همان نظام سرمایه‌داری است که نقدش می‌کند نکته‌ای مناقشه‌برانگیز است. آن چه غیرقابل تردید به نظر می‌رسد باشکوه بودن فیلم است. شکوهی که به اثر طعم حماسی بخشیده است. پنجاه سال گذشته و پدرخوانده هیچ نشانی از میان‌سال‌ی به همراه ندارد؛ سرزنده است و سرحال؛ مثل روز اول.



پدرخوانده بیش از هر چیز یک شمایل است. شمایی که از ادبیات، جامعه‌شناسی و سیاست بهره می‌گیرد اما مقهورشان نمی‌شود و در نهایت این سینماست که پیروزی شکوهمندانه‌اش را جشن می‌گیرد. سینمایی که با انبوهی از ژست‌های مردانه و دیالوگ‌هایی که بیشتر جمله قصار هستند و ربطی به محاورات روزمره ندارند، در یادها می‌ماند

کاپیتان الهام‌بخش تیم رفقا (مارتین اسکورسیزی، استیون اسپیلبرگ و بریایان دی پالما) بود. در همه این سال‌ها هر وقت صحبت پدرخوانده به میان آمده، به درستی از کوپولا به عنوان خالق فیلم ستایش شده است. اما این همه داستان نیست. پدرخوانده از دل انبوهی تناقض و اختلاف نظر ساخته شد.

از دل اختلافات تمام‌نشدنی کوپولا و رابرت ایوانز مدیر تولید پارامونت: «من و فرانسیس رکورد بی‌ظییری زده بودیم؛ ما روی هیچ چیزی توافق نداشتیم؛ از تدوین گرفته تا موسیقی و صدا.» (در هالیوود می‌مانم/ از «پدرخوانده» تا «محل چینی‌ها» خاطرات رابرت ایوانز/ انتشارات میان/ ۱۳۹۹ / صفحه ۲۷۸) این فیلمی بود که همه نشانه‌های اثری محکوم به شکست را به همراه داشت. دستمایه نویسنده‌ای بازاری و شکست‌خورده (ماريو پوزو) در اختیار کارگردانی جوان و به لحاظ تجاری ناموفق (فرانسیس فورد کوپولا) قرار گرفت که مهم‌ترین ستاره‌اش بازیگری بود که سال‌ها بود همه اعتقاد داشتند دوره‌اش تمام‌شده (مارلون براندو). به اینها باید بازیگر جوانی را هم اضافه کرد که پارامونت تا لحظه آخر اعتقاد داشت از او چیزی در نخواهد آمد (آل پاچینو). فیلمی که با تنش‌های فراوان در پشت صحنه ساخته شد تصاویر تاریک فیلمبردارش، گوردون ویلیس همه را دیوانه کرده بود و کارگردانش هر لحظه منتظر شنیدن خبر اخراجش بود (کوپولا در حالی پلان‌هایش را می‌گرفت که الیا کازان پشت در استودیو بود تا کار را دست بگیرد). اینکه از پشت این همه دعوا و تنش و حاشیه چنین متنی بیرون آمده، در نوع خود جالب توجه است. سودآورترین محصول پارامونت در دهه هفتاد میلادی، می‌توانست یکی از بزرگ‌ترین شکست‌های استودیو از کار درآید و اگر چنین نشد جز کوپولای جوان، باید سهمی ویژه هم برای رابرت ایوانز مدیر تولید جاه‌طلب پارامونت قائل شد. هم او که با خواندن ۱۰۰ صفحه اول رمان در دست نگارش ماریو پوزو امتیازش را خرید. از بین آن همه کارگردان بزرگ و شاخص، تشخیص داد که مناسب‌ترین فرد برای کارگردانی پدرخوانده، کوپولای گمنام است و در نهایت هم با همه اختلاف‌نظرها و نبردهای تمام‌نشدنی‌اش با کارگردانی که خودش انتخابش کرده بود، هر تصمیمی که گرفت به نفع فیلم تمام شد. شاید یکی از مهم‌ترین تصمیماتش رد کردن تدوین اولیه کوپولا که زمانش کمی بیش از ۲ ساعت بود؛ و احتمالاً با ریتمی پرشتاب از حادثه‌ای به حادثه‌ای دیگر می‌پرداخت؛ این روایت ایوانز از ماجراست: «فیلم در عرض چهار ماه آماده رونمایی بود؛ هدیه کریسمس پارامونت به دنیا. چراغ‌ها

